

## کدام جناحها، کدام چپ؟

نقدی بر مقاله «جنگ جناحها و گفتمان چپ» نوشته تراب حق شناس

### مهرداد آریا

مقاله آقای تراب حق شناس تحت عنوان «جنگ جناحها و گفتمان چپ» که در نشریه سپیدار شماره ۱۳ مورخ ۱۳ خرداد ماه به چاپ رسید، توجهم را جلب کرد. از آن جهت که مقاله ایشان دربردارنده نظراتی است که در بخشی از هم میهنان (به خصوص مقیم تورنتو) در برخورد با جنبش اصلاح طلبی به چشم می خورد، آن را در خور پاسخ یافتم.

امیدوارم که ایشان و دیگر هم میهنان از این برخورد اندیشه ها استقبال کنند و دنبال آن را بگیرند و دیگران نیز به این برخورد اندیشه بیوندند که هرچه بحث درون مطبوعات بیشتر و متنوعتر باشد، باعث روشنی، شفافیت و آگاهی هرچه بیشتر همه ما نسبت به مسائل روز خواهد شد.

از این رو بدون هیچ گونه مقدمه و تعارفی به سراغ نکاتی می روم که به نظر من در مقاله آقای حق شناس قابل نقد است. خاطر نشان می کنم که کلیه جملات داخل گیومه به نقل از ایشان در مقاله مذکور است.

\* \* \* \* \*

→ ایشان بدون آنکه اشاره ای به اصلاح طلبان درون و بیرون نظام کنند، عنوان کرده اند که: «شک نیست که اصلاح طلبان برای نجات نظام و حفظ منافع طبقاتی خویش می کوشند». این صحیح است که اصلاح طلبان درون رژیم برای نجات نظام می کوشند، اما در مورد حفظ منافع طبقاتی خویش، فراموش کرده اند توضیح دهند که اصلاح طلبان از کدام طبقه هستند. صرف تلاش برای منافع طبقاتی امر نکوهیده ای نیست چرا که کارگران نیز در جهت به دست آوردن منافع برای طبقه شان می جنگند. اما آنچه که عمده یا سهواً فراموش شده توضیح داده شود، خاستگاه طبقاتی اصلاح طلبان است.

من در اینجا به توضیح در مورد اصلاح طلبان درون حاکمیت می پردازم: اینان عمدتاً از خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک (بیشتر خدمات و صنعتی)

تشکیل شده اند. رهبری این گروه از مسلمانان معتقدی هستند که در سالهای گذشته با استفاده از سهمیه های دولتی به دانشگاه راه پیدا کرده اند و تا مقاطع عالی تحصیل کرده اند. اینان اکنون بیشتر دارای مشاغل تخصصی در ارگانهای دولتی هستند. این عده طیف عظیمی از معلمین، مهندسين، پزشکان، اساتید دانشگاهی و روزنامه نگاران را تشکیل می دهند که پیش از آن در انجمنهای اسلامی دانشگاهها بودند.

اینان در عمل مشاهده کردند که نظامی که برایش جانفشانی کردند، به يك ملك تجاری برای هیئت مؤتلفه اسلامی تبدیل شده است. این گروه در طول ده سال پس از مرگ خمینی شاهد تغییراتی در صحنه حکومت اسلامی بودند که عمیقاً با اعتقادات و خواسته های آنان ناهمگونی داشت. بدین ترتیب اینان سخت در درون حکومت منزوی شدند و به همین دلیل به مرور انتقادی از گذشته پرداختند و به نتایج متفاوتی رسیدند. با رسیدن زمان انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶، این گروه شدیداً از خاتمی حمایت کردند و در واقع خاتمی می توانست جوابگوی آنچه در طول سالها از دست داده بودند باشد.

اما بخش دیگر اصلاح طلبان درون حاکمیت، بورژوازی صنعتی است که در دوران رفسنجانی پر و بال زیادی گرفت. اینان با استفاده از روابط، از امکانات مالی و رانتهای دولتی بسیاری بهره بردند. این گروه خواهان يك جامعه اسلامی مدرن و مهمتر از همه يك جامعه امن هستند که با سایر کشورها روابط معقولی دارد. این گروه به خصوص در دوران پایانی ریاست جمهوری رفسنجانی شدیداً با بورژوازی تجاری و سنتی بازار در تضاد قرار گرفت. نماینده واقعی این گروه «حزب کارگزاران سازندگی» است که از حامیان خاتمی بود. هم اکنون بخشی از این گروه که شدیداً به رفسنجانی وابسته است، از ترس باز شدن فضای کشور و برملا شدن فساد و بزه کاری مالی و نیز از ترس اینکه اصلاحات از کنترل خارج شود، به صف نمایندگان اصلاحات و خاتمی پیوسته اند.

احتمالاً لازم به یادآوری نیست که آنچه برشمردم اصلاح طلبان درون حاکمیت بودند و خارج از حاکمیت همانا توده های میلیونی مردم از طبقات مختلف هستند که تنها خواستشان در این مرحله باز شدن فضای سیاسی کشور و حرکت به سوی دموکراسی است.

۲- آقای حق شناس در جای دیگری می گوید: «اصلاح طلبان می کوشند ...

با عفو جریاناتی مانند توده ای ها و اکثریتی ها آنها را به دوستان و موافقان رسمی خود بدل کنند و اپوزیسیون واقعی را منزوی کنند» (تأکید از من است). آقای حق شناس، توده ای و اکثریتی در فرهنگ سیاسی و صحنه اجتماع امروز ایران جایی ندارد که جمهوری اسلامی به خود زحمتی دهد تا آنان را به دوست تبدیل کند. نه تنها توده ای و اکثریتی، که هیچ کدام از گروه های خارج از کشور خطری جدی برای جمهوری اسلامی محسوب نمی شوند. شما کافی است از کسانی که به تازگی از ایران بیرون می آیند بپرسید کدام گروهها به عنوان اپوزیسیون جمهوری اسلامی مطرح هستند، به جرئت می توان گفت که حتا ۵ درصد جوابها هم شامل گروههای خارج از کشور نمی شود.

اپوزیسیون خارج از کشور سالهاست که به لحاظ تشکل سیاسی به یک مرده شباهت دارد. دلایل آن هم واضح است:

الف: سالهای طولانی دوری اپوزیسیون از ایران، اپوزیسیون را از شناخت وضعیت کنونی جامعه ناتوان کرده. علاوه بر آن و نیز به دلیل سانسور و استبداد درون ایران، مردم و به خصوص نسل جوان را (که ۵۰ درصد جمعیت را تشکیل می دهند) نسبت به اپوزیسیون غریبه کرده است.

ب: این اپوزیسیون در طول بیست سال در اپوزیسیون بودن نتوانسته بلوغ فکری و سیاسی خود را حد اقل در یک مورد نشان دهد. این اپوزیسیون آنچنان پراکنده، فروپاشیده و غرق در مرزبندی های گروهی، شخصی، قبیله ای و تاریخی خود و آنچنان فریفته گذشته خویش است که اولاً توان درک و تحلیل واقعیتهای درون ایران را از دست داده است و ثانیاً قادر به انجام حتا یک حرکت هماهنگ هم نیست. اینان حتا از انتشار یک اعلامیه مشترک هم عاجزند. پس ایشان از کدام اپوزیسیون واقعی سخن می گویند البته این امر تنها مختص به گروههای چپ نیست، بلکه سلطنت طلبان و ملی گرایان خارج از کشور نیز به همین درد مبتلا هستند. سلطنت طلبان هنوز در آرزوی «آرتش بزرگ شاهنشاهی و امپراتوری داریوش» هستند. آنان نیز نتوانسته اند با انجام و کار بر روی اندیشه های خود یک طیف «راست مدرن» را که خواهان پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ایران باشد به وجود آورند. ملی گرایان نیز از این قبیله گرایی سیاسی بی بهره نیستند، آنان نیز نتوانسته اند حول یک شعار مهم و اساسی مردم، یعنی حرکت در جهت دموکراسی و آزادی، به توافق برسند.

اینها تماماً تشکلهای سیاسی اپوزیسیون هستند، اما افراد زیادی وجود دارند که به صورت منفرد از قدرت تشخیص و تحلیل بسیار قوی برخوردارند که اتفاقاً تعداد کمی از آنها در درون همین تشکلهای هستند، که به نظر من این افراد مستقل در آینده ایران منشأ اثرات فکری و مؤثری خواهند بود.

اما خلاصه کلام اینکه اپوزیسیون واقعی در درون ایران است. در آنجا اپوزیسیون چپ هم در حال شکل گیری است که شناختی به مراتب واقعیت‌تر و ملموس‌تر از چپ بیرون از ایران دارد.

۳- آقای حق شناس در بخش دیگری از مقاله شان در باره تغییرات اخیر درون ایران می نویسند: «... فضا تا حدود زیادی در ظاهر امر عوض شده است» (تأکید از من است).

من مطمئنم که آقای حق شناس سالهای زیادی از ایران به دور بوده اند و ظرف دو سه سال گذشته قطعاً به ایران نرفته اند. جناب حق شناس فضا در ایران در ظاهر امر عوض نشده است بلکه ظرف سه سال گذشته تغییرات شگرفی رخ داده که متأسفانه شما و همفکرانتان در خارج، خواسته و ناخواسته آنها را نمی بینید. اجازه بدهید قبل از آنکه لیستی از تغییرات را ارائه کنم، این نکته را یادآور شوم که این تغییرات با همت، مبارزه، بردباری و تشخیص صحیح مردم ایران به وجود آمده است و آن اپوزیسیون واقعی که شما از آن نام بردید هیچ نقشی در به وجود آوردن این فضای جدید نداشته است و تنها طبق یک فرمول ساده  $2 \times 2 = 4$  مدت بیست سال است شعار سرنگونی رژیم را می دهد بدون آنکه حتا چگونگی این سرنگونی را هم بداند. اما تغییراتی که شما معتقدید در ظاهر رخ داده عبارت اند از:

- سه سال پیش رفسنجانی سردار سازندگی بود و کسی جرئت حتی انتقاد از وی را نداشت. امروزه با تلاش همان اصلاح طلبان، رفسنجانی منفورترین چهره رژیم محسوب می شود و به لحاظ سیاسی یک شخصیت مرده است. سالها شعاردهی شما نتوانست کاری را بکند که مطبوعات نیمه آزاد در مدت یک سال یا حتا چند ماه به انجام رساند.

- سه سال پیش آزادیهای فردی در حد وحشتناکی تنزل کرده بود، امروزه حد این آزادیها بسیار بالاتر و بیشتر از سه سال پیش است که این البته برای ما که در کانادا زندگی می کنیم چندان مهم نیست اما برای کسانی که در ایران زندگی

می کنند اهمیت بسیار زیادی دارد.

- سه سال پیش تجمع چند نویسنده سرشناس با شهرت جهانی حتی به دلایل صرفاً فرهنگی، خطرناک و مرگ آفرین بود. امروزه کانون نویسندگان ایران تشکیل شده است (امری که سه سال پیش تصورش محال می نمود و ... چندین نویسنده به همین خاطر به خون غلتیدند) علاوه بر آن دهها کانون و انجمن فرهنگی و هنری و زیست محیطی و غیره شکل گرفته است که در فضای آزادتر فردا قطعاً شکل دهندگان حرکات بسیار مرقی و پیشرو آینده خواهند بود.

- سه سال پیش انصار حزب الله و هیئت مؤتلفه و وزارت اطلاعات در اوج قدرت خود می تازاندند، خفه می کردند، می کشتند و کسی را جرئت اشاره کردن به آن هم نبود. امروزه تمامی این گروهها و ارگانها نه تنها قدرت انجام هیچ کاری را ندارند بلکه حیثیت سیاسی و اجتماعی خود را به طور کلی از دست داده اند.

- تظاهرات دانشجویی به شکلهای مختلف تا مقطع ۱۸ تیرماه ۷۸، دقیقاً حاصل فضای بازی است که به همت جنبش اصلاح طلبی به وجود آمده است. تظاهرات خیابانی تا قبل از دوم خرداد ۷۶، برابر با مرگ و شکنجه و اعدام بود.

- فرضیه جدایی دین از حکومت، امروزه از طرف خود مذهبپویان درون حاکمیت بیان می شود که این پیروزی بزرگی برای ملت ایران است، علاوه بر آن درک از آزادی و دموکراسی آنچنان ریشه ای و عمیق است که نوید یک رنسانس فرهنگی و اجتماعی است که در کشور ما بی سابقه بوده است.

- اما مهمترین دستاورد جنبش اصلاح طلبی و فضای نسبتاً باز اجتماعی در این است که مردم ایران که سه سال پیش، ملتی وحشت زده، ناامید، برهم ریخته و بی برنامه بودند، امروزه به ملتی مطمئن به آینده خویش، امیدوار و هشیار تبدیل شده اند. مردم راه خود را یافته اند، می دانند که چه می خواهند و چگونه آن را به دست می آورند.

۴- آقای حق شناس می گویند: «گفتمان رایج خارج از کشور گفتمان لیبرالی

است».

اگر منظور ایشان از «گفتمان لیبرالی» یعنی طرفداری از اصلاحات و تغییرات تدریجی، در مقابل انقلاب خونین باید گفت که اکثریت هموطنان چه در داخل و چه در خارج هوادار اصلاحات تدریجی هستند و آن را به یک انقلاب ترجیح می دهند. این در بسیاری از نظر سنجیهای الکترونیکی مشخص شده است. اما

ممکن است منظور ایشان از «گفتمان لیبرالی» فراموشی تضاد اصلی جامعه یعنی تضاد طبقاتی است. در این صورت ایشان می خواهند بگویند که فراموش نکنیم که مبارزه اصلی و محوری جامعه مبارزه طبقه کارگر بر علیه بورژوازی حاکم است و در این میان قطعاً هرکس که در صف طبقه کارگر نیست و یا در صف بورژوازی است باید نابود شود و باید با او مبارزه کرد. عجیب این نکته مرا به یاد نظرات حزب توده در مورد مبارزه با امپریالیسم امریکا و انگلیس در زمان نخست وزیری دکتر مصدق می اندازد.

در این مرحله محرکه اصلی جنبش مردم، آزادی و دموکراسی است. امروزه تضاد اصلی، تضاد بین آزادی و دیکتاتوری است. تضاد بین مدرنیته و ارتجاع است. تضاد بین دموکراسی و ولایت فقیه. اگر ایشان می خواهند به سوسیالیسم برسند باید بدانند که سوسیالیسم را بر ویرانه های یک دیکتاتوری مذهبی نمی توان بنا کرد چه در آن صورت آن راه که می روند نه به ترکستان که به افغانستان منتهی خواهد شد.

آقای حق شناس اضافه کرده اند که «گفتمان چپ در دنیای امروز نقطه مقابل کل نظام ظالمانه جهانی است که بر پایه استثمار و سود برای یک گروه کوچک از جمعیت منتهی می شود».

این تذکر لازم است که برای پیوند خوردن با این گفتمان جهانی چپ، ابتدا باید حق حرف زدن داشت و حرف زدن حق تمامی شهروندان اعم از کارگر و خرده بورژوا و بورژوازی غرب زده است. چون در رژیم که حقوق شهروندی بر اساس جنسیت، مذهب، خودی یا ناخودی بودن تغییر می کند باید ابتدا برای حق حرف زدن مبارزه کرد. جالب است که ایشان در این مورد با من توافق دارند چرا که نوشته اند: «... تنها با گسترش آزادی-برابری برای همه شهروندان بی هیچ تبعیض طبقاتی و جنسی و ملی است که جامعه ما خواهد توانست با قامت افراشته برپا ایستد».

۵- آقای حق شناس در ادامه همین مطلب اضافه می کنند: «این گفتمان لیبرالی به جای اشاره به کشتار کمونیستها، به ذکر مبهم دگراندیشان بسنده می کند.» باید گفت آقای حق شناس می دانند که این تنها کمونیستها نبودند که اعدام شدند. در واقع هزاران کمونیست، هزاران مجاهد مسلمان و صدها نفر از دیگر اندیشه ها نظیر میلیون و ... در بیست سال گذشته اعدام شدند. اما تعداد اعدامی

های يك اندیشه و اعتقاد نشانهء فضیلت یا برتری نیست و حقوق خاصی را برای پیروان آن ایده به دنبال نمی آورد.

۶- ایشان در مقالهء خود می نویسند: «افشاگری هرچند از قلم اکبر گنجی و حجاریان باشد فرصتی است گرانبها ...» در این مورد باید گفت اولاً تفاوت هست بین اکبر گنجی و حجاریان. ثانیاً اکبر گنجی در داخل ایران و روزنامه های داخلی با مقیاس ملیونی پرده از جنایاتی برداشت که شما سالها در خارج از کشور شعار آن را تکرار کرده اید اما او در واقع باعث پرده دری و بی آبرویی جنایتکاران در ملاً عام بوده است. حل مسئلهء قتل های زنجیره ای، پرش بلندی است به سوی دموکراسی در ایران و اکبر گنجی در بازنگهداشتن این پرونده و افشای زوایای آن نقشی بی رقیب بازی کرده است. ثالثاً اکبر گنجی سالها در ایران ماهنامه های نگاه نو و راه نور را منتشر می کرد. نگاه نو سنگینترین و مطرحترین مسائل جامعه شناسی سیاسی را دربر می گرفت و اتفاقاً مطرحترین مباحث تئوریک چپ در دنیا در آن به چاپ می رسید. رابعاً اکبر گنجی مؤلف چندین کتاب است. من به آقای حق شناس و تمامی دوستداران کتاب توصیه جدی می کنم که از مطالعهء این کتابها غافل نمانند. در این کتابها، گنجی با تکیه بر تاریخ، ادبیات، سیاست و مذهب، با زبان مذهبیون و به زیبایی هرچه تمامتر مذهب را از حکومت جدا دانسته است. آقای حق شناس، در ایران بخش عظیمی از مردم مسلمان و معتقد به دین و مذهب هستند. تنها با شعارهای چند گروه چپ و مارکسیست نمی توان این گروه از مردم را به جدایی دین از حکومت قانع کرد. در ایران به دلیل بافت اجتماعی کشور، مذهب همواره عاملی تأثیرگذار در سیاست بوده است. تجربهء يك حکومت مذهبی ناموفق، باعث شده که روشنفکران مذهبی نیز به مطالعات عمیق در این باب بپردازند و جدایی دین از سیاست را تئوریزه کنند. کاری که هیچیک از اندیشمندان لائیک ایران قادر به انجام آن نبوده اند.

در نهایت اینکه این نویسنده و روشنفکر به خاطر عقایدش و افشای جنایات فلاحیان و رفسنجانی هم اکنون در زندان است. وظیفهء من و شما ست که از حق آزادی بیان این فرد دفاع کنیم. اینکه گنجی سالهای دور حزب اللهی بوده و غیره، چیزی را عوض نمی کند. اگر به راستی به آزادی بیان معتقد هستیم این وظیفهء همگی ماست که از آزادی وی دفاع کنیم.

مجموعهء نکاتی را که در مقالهء آقای حق شناس به نظر من مورد اعتراض

بودند مطرح کردم. از آنجایی که این طرز تفکر به خصوص در میان ایرانیان خارج از کشور در رسانه های مختلف مطرح می شوند من آنها را لازم به بحث دیدم. امیدوارم که ایشان از این برخورد اندیشه استقبال کنند و آن را در راستای باروری هرچه بیشتر تفکرات جامعه ایرانی مقیم کانادا بدانند.

در پایان اجازه می خواهم به نقل از خود ایشان با يك جمله از انتهای مقاله شان مقاله ام را به پایان برسانم و آرزو دارم که همهء ما از صمیم قلب به آن معتقد باشیم: «تنها با گسترش آزادی-برابری برای همهء شهروندان بی هیچ تبعیض طبقاتی، جنسی و ملی است که جامعهء ما خواهد توانست با قامت افراشته برپا ایستد».

(عیناً از روی سپیدار شمارهء ۱۵، مورخ ۱۶ ژوئن ۲۰۰۰ مجدداً تایپ شد.)